

صیوروت در فلسفه اسلامی و مدرنیسم* (از منظر مرتضی مطهری و مارشال برمن)

** عبدالعلی شکر

*** مهدی محمدی قناتغستانی

چکیده

صیوروت در اندیشه فیلسوفان اسلامی و نیز در تفکر جدید غربی جایگاه بسیار مهمی دارد. صیوروت در اندیشه اسلامی معنای تکامل دارد و این تکامل به معنای نزدیک شدن به خدا است. این مسئله در فلسفه ملاصدرا با توجه به مبحث حرکت جوهری معنای دقیق تری پیدا می کند؛ چرا که پیوسته وجود بالقوه به فعلیت سیر می کند. متفکرانی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری به عنوان شارحان حکمت متعالیه، با پیروی از این نظریه، پیرامون معنای صیوروت بحث کرده اند. در فرهنگ غرب، صیوروت و حرکت در هر زمینه ای، پیشرفت و تکامل محسوب می شود. این نگرش، تضاد بزرگی در فرهنگ غرب به وجود آورده است؛ به گونه ای که در عصر حاضر، انسان قربانی صیوروت دائمی مدرنیته شده است. مارشال برمن از جمله متفکرانی است که در پی راهی برای نجات انسان مدرن از

تاریخ پذیرش: 91/11/25

ashokr@rose.
shiruzu.ac.ir

* تاریخ دریافت: 91/8/3

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه شیراز
*** دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز

این تضاد، با استفاده از نظریات مارکس می‌باشد. در این پژوهش به مقایسه آرای شهید مطهری با مارشال برمن پیرامون صبرورت از منظر اندیشه اسلامی و مدرنیته پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: صبرورت، مدرنیته، شهید مطهری، مارشال برمن.

طرح مسئله

صیوروت¹ و حرکت، یکی از مفاهیم مهم در فلسفه است و عامل اصلی برای تکامل و پیشرفت بشر به شمار می‌رود. در فلسفه اسلامی حرکت و صیوروت، جایگاه ویژه‌ای دارد. صیوروت به معنای حرکت در سمت تکامل ابتدا توسط ارسطو مطرح شد (ارسطو، 1343ق، ج 1، ص 293؛ همو، بی‌تا، ص 20). اما در فلسفه اسلامی صیوروت در جهت کمالی است که انسان را به سوی منشاء هستی و ذات الهی می‌برد. سعادت انسان عبارت از همین صیوروت و انتقال و تحول نفس در کمال وجودی خود است (سید جعفر سجادی، 1373، ج 3، ص 1529). از این رو هر تکاملی در مادیات باید ابتدا در جهت معنوی و نزدیکی به ذات اقدس خداوند باشد، یعنی صیوروت در این حوزه مادی، معنوی و هدفمند است. بسیاری از اندیشمندان مسلمان از جمله شهید مطهری، نظریه حرکت جوهری ملاصدرا را شرح و بسط داد و با طرح مفهوم کمال، تکامل و صیوروت از منظر اسلام را تبیین و به شبهات مادی گرایان و برخی از فلاسفه غربی نیز پاسخ داد.

با شکل‌گیری فلسفه غرب، صیوروت جزء لاینفکی از این فلسفه شد. آنچه که به طور آشکار می‌توان بزرگ‌ترین تولید غرب نامید، مدرنیته² است. مفهومی که تمامی جوانب زندگی جوامع غربی را طی چند سده در بر گرفته و در قرن بیستم تقریباً تمام جهان را تحت شعاع خود قرار داده است. این مفهوم بار جدید بودن و نو شدن را همواره با خود داشته است که در واقع تولیدات جدید و حرکت رو به جلو از ملزومات آن است. از این رو صیوروت مهمترین جزء مدرنیته را تشکیل می‌دهد. صیوروتی که همراه آن تولیدات جدید، سنت شکنی، پیشرفت‌های مادی، پیچیدگی، اصالت سود و ... را به دنبال آورد. این نوع از صیوروت که تمامی جوانب آن مثبت

تلقى شده و هر حرکتی در جهت تکامل برداشت می‌شود، تضادهای زیادی را در بطن خود دارد که از دلایل و علل مختلف ناشی می‌شود. این تضادها در زندگی انسان مدرن اعم از معماری، هنر، ادبیات و مانند آن، به خوبی خود را نشان داده است. عده‌ای از اندیشمندان غربی در پی راه حلی برای نجات انسان از تضادهای مدرن‌اند. یکی از چهره‌های شاخص در این زمینه مارشال برمن است. وی تلاش کرده تا با استفاده از آراء مارکس در زمینه مدرنیته و سیروورت آن، راه حلی برای رفع این تضادها بیابد. کتاب تجربه مدرنیته نمونه‌ای بارز از تلاش وی است.

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سوال است که از منظر شهید مطهری سیروورت در حوزه اسلام به چه معنا است؟ سیروورت مدرن از دیدگاه مارشال برمن چگونه ترسیم شده است؟ تفاوت‌های این دو دیدگاه در چیست؟

فرضیه ما این است که سیروورت از منظر شهید مطهری بر پایه حرکت جوهری در مادیات و تکامل به سوی خداوند از نگاه عرفان اسلامی تبیین می‌شود؛ اما سیروورت از دیدگاه مارشال برمن ناشی از نگرش فلسفی مارکسیست است و در نتیجه اصالت با متد دیالکتیک است. وی اساس مدرنیته را سیروورت دانسته و مدرنیته را شدن تعریف می‌کند. تفاوت این دو دیدگاه در فلسفه و جهان بینی آنهاست که این اصول متفاوت دستاوردهای مادی متفاوتی را به دنبال می‌آورد. اما تفاوت اصلی در تضادی است که در سیروورت مدرن وجود دارد که سیروورت از منظر استاد مطهری مبرای آن است.

صیرورت از منظر شهید مطهری

شهید مطهری حرکت و صیرورت را بخشی از وجود طبیعت دانسته و آن را لازمه پدیده‌های این جهانی می‌داند. وی پیرامون تفسیر آیه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (بقره 156/1) می‌گوید:

«این جهان ماهیت «به سوی اوئی» دارد؛ یعنی همان‌طور که از اوست، به سوی او هم هست. پس جهان در کلّ خود یک سیر نزولی طی کرده و در حال طی کردن یک سیر صعودی به سوی اوست. همه از آن خدایند و به سوی خدا بازگشت می‌نمایند» (مطهری، 1389، ج 2، ص 235).

این تفکر که صیرورت و حرکت را جزئی لاینفک از حیات مادی و در ابعادی معنوی می‌داند، لازمه پیشرفت یک جامعه است؛ در غیر این صورت ایستایی و سکون برای بشر رکود و مرگ را به دنبال دارد. در مکاتبی که دید رو به جلو و پیشرفت وجود ندارد، برای جلوگیری از رکود و سکون، دید رو به عقب را بر گزیده‌اند؛ مانند آیین برهمنی هندو که تکامل را در گرو حرکت به سمت گذشته می‌داند. طبق این تفکر کمال انسانی در پابندی به کتب و سنت‌های باستانی و قدیم گذشتگان است. همچنین در عقیده تناسخی خود به رجوع روح انسان هنگام مرگ به بدن دیگر قائل‌اند (توفیقی، 1385، ص 29-34). پس انسان در هر طرز فکری، نشاط و پویایی را خواه به جلو یا عقب، لازم دارد.³

شهید مطهری این حرکت را از دید فلسفی نیز تبیین کرده است. وی که در فلسفه، پیرو مکتب حکمت متعالیه صدرایی است، در تبیین معنای صیرورت و حرکت به تعریف ملاصدرا از حرکت استناد کرده است. ملاصدرا تحت تاثیر برخی فلاسفه یونان و با الهام از آیات قرآنی، حرکت جوهری را به عنوان یک مسئله تاثیرگذار فلسفی ارایه

کرد. طبق تحلیل ایشان، حرکت مقولات عرضی دلیل بر حرکت در جوهر اشیاء مادی است. این حرکت به گونه اتصالی و لبس بعد از لبس است، نه خلع و لبس (ملاصدرا، 1368، ج 3، ص 110-111؛ همو، 1346، ص 136). شارحان حکمت متعالیه پس از ملاصدرا به تبیین و آثار این نظریه پرداختند و بر پایه اصالت وجود نشان دادند که این حرکت در مقوله جوهر که ماهیت باشد اتفاق نمی افتد، بلکه حرکت در وجود جوهر است (عبدالله جوادی آملی، 1368، بخش یکم از ج 6، ص 307). استاد مطهری از این نظریه بخوبی بهره گیری کرده و صیرورت را که شامل حرکت وجودی جوهر می شود، این گونه تبیین می کند:

«شدن» و «صیرورت» عین مرتبه‌ای از هستی است. هر چند به اعتباری می توانیم «شدن» را ترکیب و آمیختگی هستی و نیستی بدانیم، ولی این ترکیب و آمیختگی ترکیب حقیقی نیست بلکه نوعی اعتبار و مجاز است. حقیقت این است که کشف اصالت وجود و اعتباریت ماهیات است که ما را به درک این حقیقت مهم موفق می دارد؛ یعنی اگر اصالت وجود نبود، اولاً تصور حرکت جوهریه ناممکن بود، و ثانیاً این که «سیلان و شدن و صیرورت عین مرتبه‌ای از وجود است» قابل تصور نبود. سکون در مورد حرکت‌های عارضی صادق است که حالت «نبود» آن را «سکون» می خوانیم ولی در مورد حرکت ذاتی جوهری سکون فرض ندارد. ... موجود بما هو موجود است که یا عین ثبات است (وجودات ما فوق مادی) و یا عین سیلان و شدن و صیرورت و حدوث استمراری است (عالم طبیعت). پس وجود و هستی همچنان که ذات خود به واجب و ممکن تقسیم می گردد، در ذات خود به ثابت و سیال منقسم می شود» (مطهری، 1389، ج 5، ص 173).

غایت صیوروت از دیدگاه شهید مطهری

استاد مطهری جهت این حرکت را در فرهنگ اسلامی، حرکت به سوی خدا تفسیر می‌کند. چرا که همه موجودات علاوه بر بعد کمال جویی به سوی مبداء خود در حرکتند: «جامعه رو به جلو می‌رود؛ و این یک برهان فلسفی دارد، چون حرکت به سوی کمال، حرکت طبیعی انسان است، و این برمی‌گردد به نظریه‌های ما که انسان را در طبیعت خودش کمال‌جو می‌دانیم» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 13، ص 655). ایشان برخی آیات قرآن را به عنوان شاهدی بر این استنباط آورده و صیوروت را در این آیه⁴ تفسیر می‌کند و اساس حرکت جهان را سیر و حرکت به سمت خدا می‌داند (مطهری، 1389، ج 2، ص 235). هدایت عامه نیز در این قالب می‌گنجد و این هدایت از اصول حرکت جهانی به سوی خدا بیان می‌شود.

«جهان یک واقعیت هدایت‌شده است. تکامل جهان، تکامل هدایت‌شده است. تمام ذرات جهان در هر مرتبه‌ای هستند از نور هدایت برخوردارند. غریزه، حس، عقل، الهام، وحی، همه مراتب هدایت عامه⁵ جهان‌اند» (همان، ص 236).

ورود انسان به جهان آخرت و نتایج آن جزیی از همین صیوروت است: «با توجه به آنچه از قطعیات و مسلّمات معارف اسلامی است که آنچه در قیامت ظهور و بروز می‌کند تجسم⁶ آن چیزهاست که انسان در این جهان کسب کرده، روشن می‌شود که علت اینکه انسان همواره با آن چیزهایی محشور می‌گردد که به آنها عشق می‌ورزد و علاقه‌مند است، این است که عشق و علاقه و طلب یک چیز آن را در مرحله غایت و هدف انسان قرار می‌دهد و در حقیقت آن چیز در مسیر «صیوروت» و «شدن» آدمی واقع می‌شود؛ آن غایت هرچند انحرافی باشد سبب می‌گردد که روح و واقعیت انسان مبدل به او بشود» (مطهری، 1389، ج 16، ص 578).

«در این جهان، حرکت و تغییر هست. کودک، جوان می‌گردد، کامل می‌شود، به پیری می‌رسد و سپس می‌میرد. در این جهان، نواها کهنه می‌شود و کهنه‌ها از بین می‌رود؛ ولی در جهان آخرت پیری و کهنگی وجود ندارد، مرگی هم در کار نیست. آنجا جهان بقاء است و اینجا جهان فناء، آنجا خانه ثبات و قرار است و اینجا خانه زوال و فنا» (همان، ج 1، ص 218).

با توجه به این مطالب می‌توان چند نکته اساسی را دریافت: اول آن که در آموزه‌های اسلام صیروت و حرکت نقش پویایی به سوی تکامل دارد؛ دوم آنکه این حرکت و صیروت اختصاص به جهان ماده دارد؛ و سوم این که غایت این حرکت، مبدا جهان هستی یعنی خداوند است. حال باید دید این صیروت چه تاثیری در جامعه اسلامی دارد.

نتایج صیروت

از دیدگاه شهید مطهری «غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی، در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود و بس» (همان، ج 2، ص 176). اصلی ترین اثر حرکت کسب کمال معنوی و رسیدن به خداست. وی در تفسیر آیاتی از قرآن⁷ می‌گوید:

«چگونه ممکن است کسی به سوی مقصدی حرکت نکند و یا به سوی مقصدی ضد آن مقصد حرکت کند و آنگاه به آن مقصد برسد؟! حرکت به سوی علین، فرع آهنگ و اراده رسیدن به آن است، و آهنگ و اراده، فرع معرفت و اعتقاد از یک طرف، و تمکین و تسلیم از طرف دیگر است. از آنکه به چنین مقصدی اعتقاد ندارد یا تمکین و تسلیم ندارد و بالاخره رغبتی به آن ندارد و به انگیزه رسیدن به آنجا کوچک‌ترین

گامی بر نمی‌دارد چگونه می‌توان توقع داشت که سر از آنجا در بیاورد؟ بی‌شک هر راهی به مقصد خودش منتهی می‌گردد؛ تا مقصد خدا نباشد به خدا منتهی نمی‌گردد» (مطهری، 1389، ج 1، ص 305).

کمالی که شهید مطهری از آن سخن می‌گوید، مربوط به کمال معنوی و اخروی است و رفاه مادی و دنیوی به دنبال این کمال می‌آید. وی در تفهیم معنای تکامل چنین می‌گوید:

«همه موجودات واله عظمت و جبروت او هستند و او را می‌جویند و تنها دل به او بسته‌اند و امثال اینها، نه درباره آن ذات مقدسی است که قرآن او را به عنوان الله می‌شناساند که منزّه از هر نقص و حالت منتظره و مجرد از زمان و مکان است، بلکه درباره واقعیت دیگری است که همه با او آشنا هستیم. کدام واقعیت؟ چه؟: تکامل ... آیا الله در منطق قرآن یعنی تکامل مطلق؟ تکامل، حرکت به پیش است و خداوند، کمال و کامل مطلق است. فرق است میان کمال و تکامل. مادی مسلکان تکامل مطلق را می‌پذیرند، کمال مطلق را نمی‌پذیرند. اختلاف مادی با الهی بر سر کمال مطلق است که هیچ حالت منتظره و نیستی و کاستی و حرکت ندارد، نه بر سر تکامل مطلق. آیا الله یعنی آفرینش با همه ابعادش، یا اینکه الله یعنی آفریننده همه آفرینش با همه ابعادش؟ آیا الله یعنی جهان با حرکت تکاملی‌اش به سوی بی‌نهایت بزرگ، یا الله آن بی‌نهایت بزرگی است که جهان از او سر زده و به سوی او در حرکت و صیوروت است (الا الی الله المصیر)؟ الله به معنی تکامل مطلق، به معنی آفرینش با همه ابعادش، به معنی جهان با حرکت تکاملی‌اش به سوی بی‌نهایت بزرگ، چیزی است که هر بی‌الهی هم او را می‌پذیرد» (همان، ص 469).

طبق این دیدگاه جهان لزوما سیر تکاملی را طی نمی‌کند؛ به این معنا که طی مسیر کمال به صورت یک نواخت پیش نمی‌رود. و بر خلاف فلسفه هگل و مارکس که کمال را طبق حرکت خطی زمان، هم معنا با پیشرفت را کمال می‌دانند⁸، کمال اسلامی، کمال اخروی و معنوی است نه اقتصادی و اجتماعی بلکه سیری ارزشی است.

مدرنیسم از دیدگاه مارشال برمن

مارشال برمن یکی از مارکسیست اکتیویست‌های سال شصت و روشنفکری یهودی الاصل است. وی به مدرنیسم قرن 19 به دیده حسرت می‌نگرد و اعتقاد دارد که اندیشه‌های مارکس به خوبی درک نشده است؛ از این رو کتاب وی بر پایه دیدگاه مارکس به مدرنیته نوشته شده و سعی کرده تا از طریق بازخوانی نظریات مارکس، دیدگاهی جدید از مدرنیته ارائه دهد:

«منتقدان ما می‌گویند: راه حل مشکل ما با مدرنیته این است که باید آن را به طور کامل تجربه کنیم تا مشکلمان با آن حل شود، اما برآستی آن هنگام که با مارکس می‌آغازم، آن اندازه که به دنبال پرسش‌هایم هستم به دنبال جواب‌هایم نیستم. بهترین راه حل از نظر مارکس خروج از مدرنیته نیست، بلکه گام نهادن در درون مدرنیته است وی راه گذر از بحران را عبور از درون خود مدرنیته می‌داند نه با دور زدن آن» (برمن، 1389، ص 41).

از این رو به راحتی می‌توان دریافت که نظریات وی بر اساس روش دیالکتیک هگل و مارکس است و طبق دید فلسفی آنها تضاد و سیوروت، یکی از پایه‌های اصلی متد دیالکتیک است. بنا بر این باید ابتدا به نظریات مارکس در مورد مدرنیسم اشاره شود.

مدرنیسم از دیدگاه مارکس

مانیفست با تقابل بورژوازی و پرولتاریای مدرن به سخن در می‌آید؛ ماجرای که نشان از درگیری تنشی میان شهودهای خود مارکس است، میان هر آنچه سخت و استوار است و آنچه دود می‌شود و به هوا می‌رود. مارکس در ابتدا تلاش می‌کند تا هسته نهادی سخت و استوار مدرنیته را تشریح نماید.

از بازارهای جهانی که چگونه بازارهای محلی و منطقه‌ای را می‌بلعد از مردمی که چگونه گام به سوی نیازهای جهانی بر می‌دارند از چگونگی ارتباطات جمعی و شبکه‌های جامعه اطلاعاتی، از چگونگی حمل و نقل و جابجایی سریع، از این که چگونه سرمایه در اختیار و دستان چند نفر می‌چرخد. همچنین از چگونگی ناتوانی کشاورزان و صنایع محلی در برابر نیازهای جهانی و میدان خالی کردن آنها، توصیفی بسیار بدیع و جامع از کارکردهای مدرنیته و همگام با آن، پرتاب شدن ما به درون آن، ارائه می‌دهد. طبق آنچه که مارکس توصیف می‌کند، ناگهان به این مطلب می‌رسد که هر آنچه سخت و استوار دور ما را گرفته بود، دود شده و به هوا رفته؟ این همان پارادکسی بود که در ابتدای بحث به آن پرداخته شد (پانیچ لئو، 1386، ص 152).

آنچه برای مارکس اهمیت دارد نه قدرت مادی بورژوازی بلکه جربانها، توانها، و قدرتهای زندگی مدرن است. اینکه حرکت دارد و باور دارد؛ اینکه دائم به دنبال ایجاد ساختارهای بدیع و توانمند تر می باشد اینکه همگام به دنبال نو آوری است. از دیدگاه مارکس تضاد عملکرد بورژوازی در این است که سدی میان خود و برترین امکانش بنا می کند و تنها کسانی می توانند به آن دسترسی پیدا کنند که توانایی در هم شکستن نظام بورژوازی را داشته باشند. آنچه تمام بورژواها را به عنوان یگانه هدف دورهم

جمع می آورد توانایی انباشت سرمایه و افزایش ارزش افزوده است (کوهن، 1387، ص 28).

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مدرنیته را می‌توان انگیزش و تحریک انسان و سوق دادن او به سوی توسعه و تغییر در زندگی دانست. قیام پیاپی در ساختار زندگی اجتماعی، یکی از نقاط کلیدی در مدرنیته است که از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین بورژواها برای آن که کار خود را سرپا نگه دارند، ناچار از ابداع خواهند بود و هر کس که به اراده خود خواستار تغییر نباشد، قربانی منفعل این تغییرات می‌شود. در نتیجه نظام بورژوازی برای زنده ماندن باید دست به ابداع پیاپی در ابزار تولید زند. در زندگی مدرن، هرکس از هر طبقه و صنفی باشد، باید خواستار تغییر در روابط و ساخت زندگی اجتماعی و شخصی باشد و شخصیتشان همان شکل باز و سیال جامعه را به خود گیرد. زن و مرد مدرن باید اشتیاق به تغییر را یاد بگیرند، نه تنها طالب آن باشند، بلکه باید در جستجوی آن؛ روند ثابت و یکنواخت زندگی را با انقلاب پیاپی مواجه سازد. البته خود مارکس معتقد است که این گونه تغییرات مداوم، آفت نظام بورژوازی خواهد بود: «تحول صنعت مدرن، آن بنیان‌های اساسی را که نظام بورژوازی فرایندهایش را با آن تولید و تصاحب می‌کند، ویران می‌سازد» و این امکان را فراهم می‌کند که شاید روزی پایه‌های خود را به طور کامل مورد هدف قرار دهد. مارکس معتقد است که نظام بورژوازی مدام در دنیای مدرن مجبور است با بحران‌های گوناگون که این نظام را مورد آماج قرار می‌دهد، دست و پنجه نرم کند و این بحران‌ها آن قدر ادامه خواهد یافت که بالاخره تحت فرایند فرسایشی باعث بر باد رفتن سرمایه داری می‌گردد. نکته قابل تامل این است که مارکس چگونه با شهودهای خود فائق آمدن همین نظام بورژوازی را بر بحران‌ها نشان می‌دهد. همان گونه که می‌دانیم با ایجاد هر

بحران، نظام بورژوازی این فرصت را خواهد داشت تا نیروهای ناکارآمد و ضعیف خود را که بحران ایجاد کرده شناسایی، نابود و ترمیم سازد و بسیار سریع به جذب و گسترش بازارهای جدید پرداخته و الگوهای جدید را جایگزین، و نقاط قدرت را تقویت نماید و به این ترتیب روز به روز ساختار خود را مستحکم‌تر کند و به تقویت آن کمک شایانی نماید (همان، ص 439). اما شاهدی در دست نیست که این بحران‌ها تا ابد ادامه پیدا ننماید و آن قدر بنیان کن نباشد که بالاخره سرمایه‌داری را نیز از بین نبرد. بحران‌هایی که ریشه در تضاد درونی نظام مدرن دارند (مارکس، 1387، ص 80).

مدرنیسم از دیدگاه برمن

مارشال برمن میان سه مفهوم «مدرنیته»، «مدرنیزاسیون» و «مدرنیسم» تفکیک قایل می‌شود و شرحی از هر یک ارائه می‌دهد:

مدرنیته: «وجه خاصی از تجربه حیاتی؛ تجربه زمان و مکان، نفس و دیگران؛ تجربه امکانات و خطرات زندگی؛ تجربه زیستن در زندگی سرشار از معما و تناقض، دارا بودن خواست تغییر و هم زمان ترس از سردرگمی، آشفتگی و اضمحلال زندگی؛ زیرا در این جهان هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» (همان، ص 16).

«مدرن بودن یعنی به گونه‌ای متناقض، اسیر چنگال سازمان‌های بوروکراتیک شدن؛ سازمان‌هایی که قادر به تخریب همه اجتماعات، ارزش‌ها و جان‌ها هستند و با این همه، دست بسته نبودن و داشتن عزمی راسخ برای مقابله با این نیروها، جنگیدن به قصد تغییر جهان این نیروها و تصاحب آن برای خودمان» (همان، ص 17). در حقیقت برای مدرن بودن، باید هم انقلابی و هم محافظه کار بود.

طبق این تعریف، هنگامی که از مدرنیته سخن به میان می‌آید، نباید به دنبال تصویری یک دست و رویایی بود؛ زیرا مولفه‌های متکثر، متناقض و متعارض در مدرنیته، هم زمان موج می‌زند. انسان برای مدرن شدن نیازمند آن است که هر آن چه که تا به حال به آن تمسک بسته است را رها کند و به پدیده‌های بدیع و نو چنگ زند، متناسب با آن سیال گونه زندگی کند و به چیزی دل نبندد؛ زیرا در دنیای مدرن دلبستگی‌ها نابود - دود می‌شود و به هوا می‌رود - و عناصر جدید جایگزین آن می‌شود. در نتیجه همواره انسان مدرن از تغییر و تناقض انتخاب میان نو و کهنه رنج می‌برد؛ زیرا برای به دست آوردن چیزی، باید چیزهای دیگر را از دست داد. در واقع صیوروت است که مدرنیته را تشکیل می‌دهد و مهم‌ترین جزء مدرنیته است.

مدرنیزاسیون: «فرآیندهای اجتماعی، اعم از بازار جهانی، سرمایه و گردش سرمایه، شرکت‌های بزرگ و چندملیتی، تکنولوژی، نظام‌ها و وسایل ارتباط جمعی، ساز و کارهای بوروکراتیک، اشکال نوین نظام‌های شهری و...» (همان، ص 15). این فرایند در حالت شدن یا صیوروت دائمی قرار دارد.

مدرنیسم: «فرآیندهای تاریخی - جهانی مدرنیزاسیون به طیف متنوعی از خیال‌ها و ایده‌ها دامن زده و به انسان قدرت تغییر جهان را اعطا کرده است» (همان). این خیال‌ها و ارزش‌ها مدرنیسم است. اما نقش «پول» در این دوران چیست؟ از نظر برمن پول در دنیای مدرن به عنوان یک واسطه حیاتی عمل می‌کند. وی از لوکاچ چنین نقل می‌کند: «پول به مثابه امتداد یافته‌ای از وجود آدمی، به مثابه قدرت و تسلط بر اوضاع و احوال مردم» (همان، ص 59). یکی از نیروهای اساسی رشد و تحول است؛ زیرا در دنیای مدرن محک و معیار هر انسان، فعالیت بی وقفه اوست و در این جهان، قانون «تو

همانی که هستی» حکم فرماست و امتداد حیات بشری تنها واجد داشتن هدفی غایی است.

نکته قابل توجه در مدرنیزاسیون این است که در بسیاری از موارد بهای تداوم و گسترش مدرنیته، نه فقط نابودی و تخریب محیطها و نهادهای سنتی، بلکه نابودی و تخریب همه آن چیزهایی است که در خود جهان مدرن حیاتی بوده‌اند. در نتیجه، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسئله مدرنیسم در نظر برمن «ادامه دادن به حرکت و باز نایستادن» است.

اما مدرنیسم از نظر برمن در صورتی می‌تواند به آزاد شدن انسان‌ها یاری رساند که پیوند خویش را با مدرنیته‌های گذشته زنده نگاه دارد. «سایه گذشته همواره همراه مدرنیست‌ها خواهد بود، اما آنان به رهاسازی اشباح گذشته و بازآفرینی آن ادامه خواهند داد»؛ زیرا «زمانی که مدرنیست‌ها تماس خود را با مدرنیته از دست بدهند، سخنان‌شان به پژواک و تقلیدی صرف از خودفریبی و توهمات طبقه حاکم بدل می‌شود؛ طبقه‌ای که گمان می‌کند بر تمامی مشکلات و خطرات گذشته غلبه کرده است».

او معتقد است در طی پنج قرن که از پیدایش و رشد و بلوغ مدرنیته می‌گذرد، طیفی خاص از سنت‌های مدرنیته ایجاد گردیده است و او وظیفه خود می‌داند تا این سنتها را بکاود تا دریابد کدامیک می‌تواند در غنای مدرنیته مفید باشد و کدامیک سبب فقر و تهی شدن آن شود، چرا که در طول تاریخ بسط یابی جمهور مدرن و تکثیر آن به پاره‌های پراکنده، درک‌های بی‌شماری را از ایده مدرنیته سبب گردیده است که به نوبه خود درخشش، طنین و عمق مدرنیته را تحت شعاع قرار داده و مانع از این گردیده است که مدرنیته همچنان در مرکز سازماندهی و معنا بخشیدن به زندگی

مردمان مدرن حاضر باشد و برای انسان مردم امروز، بهترین راه آن است که با ریشه‌های مدرنیته یا ماهیت مدرن خود پیوند برقرار کند.

تمامی مشکل برمن با مدرنیته تضاد درونی آن است که از 500 سال پیش تا کنون همواره با آن دست و پنجه نرم کرده است و مشکل اساسی برمن در قرن بیست و یکم این است که بشر در این تضادی که وی را به وادی ساختار شکن و پوچ پست مدرن سوق می‌دهد کنار آمده است و دیگر مانند مارکس سعی بر آن ندارد که به مقابله با آن بپردازد. برمن تلاش می‌کند تا سنت‌های مدرن را حفظ کند. اما یکی از ویژگی‌های مدرن مبارزه با سنت است و در واقع مدرنیته سنت‌های خود را از بین می‌برد، ولی برمن در پی آن است تا با استفاده از روش مارکس این سنت‌ها را حفظ کند و راه جدیدی برای مبارزه با مدرنیته پیدا کند. وی راه حل را در بازخوانی اندیشه‌های مارکس می‌داند فردی که مبارزات وی علیه مدرنیسم کاری مدرن بود شاید به خاطر عدم اندیشه جدید در جامعه غربی و تنیدن بندهای بیشتر به دور خود برای رهایی از بندهای قبلی باشد.

نتایج صیروت مدرن

مدرنیسم برای جهان امروز اثرات زیاد مادی و معنوی بر جای گذاشت که مهمترین

آنها عبارت‌اند از:

- 1- بشر انگاری و اومانیزم؛ 2- تاکید و تکیه بر عقل جزوی نفسانیت مدار استیلاجو (عقل مدرن)؛ 3- اعتقاد به اصل پیشرفت تاریخی؛ 4- اصالت علم جدید؛ 5- جدا کردن اخلاق از تاروپود عالم؛ 6- تکنولوژی جدید و نظام تکنوکراسی؛ 7- سکولاریزم و سکولاریزه کردن امور؛ 8- بوروکراسی پیچیده مدرن؛ 9- نیهیلیسم به عنوان صفت ذات؛ 10- اعتقاد به قانون گذاری توسط عقل جزوی بشری و حق حاکمیت بشری؛

11- سرمایه سالاری؛ از نتایج و توابع مدرنیته، رواج نسبی انگاری اخلاقی و معرفت شناختی، سطح گرایی و ظاهربینی، شیوع ابتذال و انحطاط در روابط مابین آدمیان به ویژه روابط میان زن و مرد و کالایی شدن مناسبات انسانی است. مدرنیته موجب بحران مستمر و آزارنده از خودبیگانگی آدمیان می گردد؛ زیرا با مدرنیته، آدمی بیش از پیش از فطرت و هویت معنوی خود دور شده و به صورت سوژه نفسانیت مدار خودبنیادی در تضاد استیلاجویانه با طبیعت و دیگر افراد بشر قرار می گیرد (ساجدی، 1387، ص 105).

اما از دیدگاه مارشال برمن این تاثیرات مدرنیسم ناشی از تضاد ذاتی مدرنیسم است. برمن نه در جایگاه یک مدافع پرشور مدرنیته قرار دارد آن گونه که فوتوریستها⁹ یا تکنوپاستورالهای¹⁰ مدرنیست قرار دارند و نه از فراز ابرها بر اساس نوعی نگاه نوالمپی - وبر گونه - به قضیه نگاه می کند (برمن، 1389، ص 31). شاید بتوان گفت که وی نگاه و احساسی حسرت آمیز به فضای مدرنیسم قرن نوزدهم دارد، قرنی که متفکرانش همزمان هوادار پرشور و خصم زندگی مدرن بودند. نگاه طنز و کنایه آمیزشان به خویش و تنش های درونی خویش به همراه نیرویی که برای مقابله با ابهامات و تناقضهای زندگی مدرن در خود ذخیره داشتند در واقع زاینده تخیل و قدرت خلاقه آنان بود.

رنجی که برمن را آزار می دهد این است که او مشاهده می کند در قرن بیستم مدرنیته به مثابه تخته سنگی یکپارچه تصور می شود که فاقد قابلیت و شکل یابی یا دگرگونی به دست آدمیان مدرن است. گله مندی او از ماکس وبر و متاثرانش چون ارتگا، اسپنگلر، مورا، الیوت، آلن تیت و... این است که مقام فاعلیت و سوژه بودن را از انسان گرفته و به تمامی تقدیم ماشین کرده اند. در حالی که مارکس، نیچه، توکویل،

کارلایل، میل، کی یرکگور و... در عین کشاکشی و درآویزی با مدرنیسم و تکنولوژی و اعتقاد به درماندگی انسان در زمان حال، اعتقاد به آینده داشتند، آینده‌ای که به دست خود انسان مدرن، یعنی انسان در مقام یک سوژه، ساخته خواهد شد. به نظر برمن مشکل تنها از ناحیه نوالمپی‌های راست‌گرای قرن بیستم نیست. مسخ جوهره اندیشه امثال مارکس و هگل توسط هواداران دمکراسی مشارکتی در نهضت چپ نو بیشتر موجب شگفتی و نگرانی است. چرا که هربرت مارکوزه انسان تک‌ساحتی را جایگزین طبقه مارکس، تاریخ هگل و تناقضات روانی فروید می‌کند. در چنین شرایطی راهی برای گریز نمی‌ماند.

برمن به اندیشه‌های دهه 1960 اشاره می‌کند، نگرشهای اعتزالی، منفی، مثبت، او آزادی را که حاصل کناره‌گیری و پشت کردن به جامعه است را آزادی مقبره‌ای شکل و مهروموم شده می‌داند که هنر حاصل از آن نیز خشک و بی‌هیجان است. برمن به هر دو نگرش منفی و مثبت به یک اندازه می‌تازد. نگرش منفی که جز دگرگونی و عصیان و واژگونی حاصل دیگری از مشاهده مدرنیسم کسب نمی‌کند، به همان اندازه در اشتباه است که نگرش مثبت که ذات مدرنیسم را از دردسر و آشوب بری می‌داند و تلاطمات موجود در آن را حاصل وجود یک افعی مدرنیست می‌داند که باید از باغ عدن بیرون رانده شود تا آرامش تکنوپاستورالی بازگردد. آن اولی قدرت و نیروی حیاتی سازندگی در مدرنیسم را نمی‌بیند و این دیگری تلاطمات بی‌وقفه مناسبات اجتماعی، عدم یقین و جوش و خروش ابدی که برای دویست سال واقعیت‌های بنیادی زندگی مدرن بوده‌اند را نادیده می‌گیرد و البته از انتقاد بر مدرنیسم مبتنی بر پاپ (پست مدرنیست) که زمان و مکان توقف را نمی‌شناسد و از هر نوع قضاوت دوری می‌جوید نیز

خودداری نمی‌کند. اما چرا برمن بازکاوی تجربه مدرنیته را در گذشته و به طور مشخص مدرنیته قرن نوزدهم جستجو می‌کند؟

برمن دریافته است که دست کم در سرزمینی که او زندگی می‌کند (آمریکا)، از چند دهه پیش، تور مدرنیته آنچنان گسترده شده است که دیگر اثری از تناقضات و دیالکتیک سنت و مدرنیته، مشابه آنچه که در قرن نوزدهم وجود داشت، در آن نمی‌توان یافت (همان، ص 353). اگر چه مارکس و نیچه و گوته و داستایوسکی و بودلر و... خود در لحظه لحظه دیالکتیک و تناقضات مدرنیسم به سر بردند و با آن دست و پنجه نرم کردند، در حالی که بدان می‌تاختند همزمان مشتاقانه به سویس می‌شتافتند (همان، ص 110). چنین امکانی برای مدرنیسم‌های قرن بیست و یکم هم وجود ندارد. هم از این روست برای کسی که به دنبال ریشه‌های مدرنیسم است تا بار دیگر بشر قرن بیست و یکم بتواند از فرهنگ به غایت غنی و پر دامنه مدرنیسم مدد و نیرو بگیرد، راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه به دو قرن پیش باز گردد (همان).

در پایان کتاب، برمن با رد آنچه که پست مدرن خوانده می‌شود بار دیگر تعریف خود را از مدرن بودن با الهام از سخن مارکس ارائه می‌دهد: مدرن بودن یعنی تعلق داشتن به جهانی که در آن هر آنچه سخت و استوار است و دود می‌شود و به هوا می‌رود و مدرنیست بودن یعنی خو گرفتن با این گرداب، پیروی از ضرب آهنگهای آن و حرکت در بطن جریان‌های درونی آن به قصد یافتن آن صوری از واقعیت، زیبایی، آزادی و عدالت که چرخش توفنده و مهلک گرداب مجاز می‌شمارد (همان، ص 424). جدید شدن و جدید شدن، صیوروت ذاتی مدرنیته و پیشرفتی که بشر برای بیشتر به دست آوردن آن تلاش می‌کند، همان مطلب است که از آن فرار می‌کند. بشر مدرن بعد از چند قرن تحیر و مبارزه با مدرنیسم اکنون به جایی رسیده که می‌خواهد در مقابل آن

تسلیم شود یا به دامان سنت و ساختار شکن پست مدرن پناهنده شود؛ مطلبی که ترس برمن را برانگیخت و وی را واداشت تا با استفاده از آراء مارکس راه حلی برای آن بیابد.

تفاوت‌های صیوروت

صیوروت، ریشه در فلسفه و جهان‌بینی مکاتب دارد. دانشمندان مسلمان و مدرنیته به صیوروت بسیار اهمیت می‌دهند؛ چون اساس پیشرفت و تکامل انسان، صیوروت است؛ اما تفاوت اصلی در نحوه و محدوده این صیوروت است. در ابتدا تفاوت دستاوردهای این دو نوع صیوروت جلوه‌گر است؛ اما با کمی دقت می‌توان ریشه این تفاوت‌ها را در فلسفه و اصول اولیه متفکران اسلامی و غربی مشاهده کرد.

تفاوت فلسفی مفهوم صیوروت

برمن پیرو فلسفه مارکس است و مارکس نیز از هگل در فلسفه تاثیر پذیرفته است؛ به همین خاطر برمن تحت تاثیر فلسفه دیالکتیک هگلی است. استاد مطهری با عنایت به مسئله حرکت در فلسفه صدرایی و آنچه در این باره در فلسفه هگل و پیروان مارکسیست او آمده¹¹، به بررسی فلسفه اسلامی و فلسفه غرب در این موضوع پرداخته و با مقایسه تبیین‌های متفاوت این دو فلسفه در موضوعات مذکور، تبیین درست را تبیین صدرایی می‌داند و به فلسفه هگل اشکالاتی وارد می‌کند.¹² عمده‌ترین اشکال فلسفه‌ی هگل از این منظر، عدم توجه به اصالت وجود است. به نظر شهید مطهری، فلسفه هگل، فلسفه‌ای مبتنی بر اصالت ماهیت است و بسیاری از مشکلات این فلسفه، از همین جا ناشی می‌شود.¹³ ایرادهای دیگر نظریه هگل بر این اساس عبارت‌اند از این

که وی ذهن و عین را یکی می‌داند و منطق عالم خارج را با منطق عالم ذهن یکی فرض می‌کند (ر.ک: همان، ص 502) و دیگر این که جهان را از طریق «دلیل» باید توضیح داد نه از طریق «علت»، در حالی که بنابر فلسفه اصالت وجود و با توجه به برهان خاص «صدیقین»، این جدایی که هگل میان علت و دلیل و «لم ثبوتی» و «لم اثباتی» فرض کرده، همه نقش بر آب می‌شود. علت نخستین بنابر این فلسفه، هم «خود سامان» است و بی‌نیاز از علت و هم «خود پیدا» و بی‌نیاز از دلیل؛ هم علت همه اشیاء و هم دلیل آنها و توضیح دهنده آنها (ر.ک: همان، ص 500).

تفاوت در نتایج

این تفاوت در بنیان فلسفی تفاوت در دستاوردهای مادی را نیز به دنبال دارد. یکی از وجوه تمدن، پشتوانه فلسفی و جهان‌بینی آن است. صیوروت و تکامل مدرنیته و فرهنگ اسلامی بیش از هر چیزی خود را در تولیدات مادی علی‌الخصوص معماری و شهر سازی آشکار کرده است.¹⁴ همان طور که بیان شد، مدرنیته یعنی صیوروت دایم که در پیچیده‌تر شدن، مصرف بیشتر، تولید بیشتر، نقض آنچه که خود تولید کرده است، از بین بردن سنت‌ها و محیط شخصی موثر بوده است؛ یعنی طبق جمله مارکس هر آنچه که سخت و محکم است دود میشود و به هوا میرود. این یعنی آن که سنت‌های مدرن، توسط خود مدرنیته شکسته و بلعیده می‌شوند که ناشی از صیوروت آن است. تمام تلاش مارشال برمن آن است تا با استفاده از اندیشه مارکس بتواند راهی برای مدرنیته بیابد تا هم جلوی تناقضات آن را بگیرد و هم سنتهای مدرن را حفظ کند. برمن برای تفهیم معنای مدرنیسم از ادبیات، معماری و شهر سازی بسیار استفاده کرده و در هر دوره‌ای تضاد فلسفی مدرن را در ادبیات و معماری آن دوره تبیین

می‌کند. او به دنبال آن است که نقشه و طرحی از دنیای مدرن ترسیم کن زیرا ادبیات را نماینده تجربه یک عصر می‌دانسته و با طرح این متون در صدد آن بوده است که نشان دهد چگونه پیدایش مکان‌های شهری، ایجادگر رفتار، نگرش و تجربه خاص خود بوده‌اند. او معتقد است در طی پنج قرنی که از پدیداری و رشد و بلوغ مدرنیته می‌گذرد، طیفی خاص از سنتهای مدرنیته ایجاد گردیده است و او وظیفه خود می‌داند تا این سنت‌ها را بکاود تا در یابد کدامیک می‌تواند در غنای مدرنیته مفید باشد و کدامیک سبب فقر و تهی شدن آن می‌شود.

یکی از مصداقهای برمن برای مدرنیته، داستان فاوست گوتته است. فاوست دانشمندی است که در فضای قرون وسطی زندگی می‌کند؛ اما پس از تجربه مدرنیته تغییر شخصیت می‌دهد و در نهایت روند توسعه تا جایی پیش می‌رود که شخصیت فاوست تغییر کرده و جاه طلبانه فقط به هدف فکر می‌کند و نه نتایج حاصله از آن. او با زیر پا گذاشتن اخلاق و رویکردی شیطانی صرفاً به پیشرفت فکر می‌کند اما وقتی می‌فهمد که دیگر بسیار دیر شده است. او با مشاهده جنگ‌ها، نسل‌کشی‌ها و نیز خودکشی متفکران پی می‌برد که بشر تنها نیاز به صنعت و تکنولوژی ندارد، چرا که در این فرایند خود تبدیل به ابزار می‌گردد. یکی از اصلی‌ترین و ثمر بخش‌ترین ایده‌های نهفته در فاوست گوتته این است که برای انسان مدرن یگانه راه دگرگون ساختن خویشتن ایجاد دگرگونی ریشه‌ای در کل جهان فیزیکی، اجتماعی و اخلاقی‌ای است که در آن زندگی می‌کند (برمن، 1389، ص 88).

اما صیوروت در اندیشه کسانی که در فرهنگ اسلام رشد یافته‌اند، هم پیشرفت مادی را در بر دارد هم تکامل معنوی. بنابر این باید این مطلب را در معماری اسلامی به عنوان دستاورد این جهان بینی دید. مصداق بارز این نوع نگاه در بازارهای سنتی

است که هم از لحاظ معماری در سطح بالایی است و هم این که رو به سوی کمال واقعی را تداعی می‌کند. بازار مکانی برای سود است و دنیوی؛ فضای بسته و گنبدی بازار بر خلاف فضای باز پاساژ سود بیشتر را تداعی نمی‌کند، بلکه فرد را محدود به حجره‌ها نگه می‌دارد. در واقع فضای این نوع معماری، دید انسان را محدود می‌کند، تکرر طلبی را از انسان می‌گیرد و علاوه بر آن تنها منبع نور از بالاترین سطح سقف به صورت واحد می‌تابد که دید الهی و خداوندی را برای انسان یاد آوری می‌کند. وجود مسجد به عنوان مجلل‌ترین بنا در بازار بیش از مغازه‌ها جلب توجه می‌کند. در نتیجه به جای بهت انسان به مادیات و دکانهای زیبا، تسکینی در بنای مسجد به وی داده می‌شود. در بازار سنتی پیشرفت مادی وجود دارد، ولی اصل بر «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (مطففین/1) است. با تمامی این اقدامات منبع عظیم آیات و روایات، راجع به نفی دنیاپرستی، تشویق به زهد و انصاف در معامله، مانع از آنچه می‌شود که در فرهنگ غرب به عنوان اصالت سود وجود دارد. شاخص‌های ادبیات اسلامی نیز صیرورت را به جهت تعالی و سیر الی الله دارند و همگی در این صیرورت آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورند.

نتیجه

صیرورت یکی از مسائل مهمی است که پیشرفت و تکامل یک تمدن به تعریف آن وابسته است. در این پژوهش با طرح دیدگاه شهید مطهری راجع به صیرورت و انتقادات وی به صیرورت مارکسیست و مادیگرا، به تبیین صیرورت از نگاه فلسفه اسلامی پرداخته شد. مفهوم صیرورت نزد شهید مطهری تا حد زیادی تابع دیدگاه فلسفی حکمت متعالیه است. صیرورت در اسلام برای تمامی پدیده‌های مادی وجود

دارد. در واقع حرکت هر پدیده مادی طبق اصل حرکت جوهری به سوی کمال است. در فرهنگ اسلامی صیوروت و حرکتی به سوی کمال تلقی می‌شود که در جهت قرب و رسیدن به خداوند باشد. در نتیجه هر نوع پیشرفت بشر را کمال محسوب نمی‌کند. بر این اساس پیشرفت اسلامی، بشر را در جهت مادی و معنوی تکامل می‌دهد؛ اما این صیوروت و حرکت دارای بعدی الهی است که یکی از نتایج آن داشتن سکینه و آرامش در حرکت است. در بعد معنوی، حرکت به سوی کمال مطلق که ذات باری تعالی می‌باشد، ادامه دارد. باب معرفت الهی تنها بابی است که هیچ گاه بسته نخواهد شد؛ بنابراین شناخت و نزدیکی به خدا و اسماء و صفات او، همان حرکت و کمال معنوی است که در عالم مجردات نیز ادامه دارد.

شکل‌گیری تمدن جدید غرب بر پایه مدرنیسم و تضاد فلسفی آن دشواری‌ها و تضادهای زیادی برای بشر مدرن در دوره‌های مختلف به ارمغان آورد. یکی از این مشکلات صیوروت دائم مدرنیته و صیوروت دائم تضاد بود. در واقع هر نوع حرکتی برای بشر غربی تکامل به همراه دارد. چرا که آن را به معنای پیشرفت¹⁵ می‌داند خواه ارزشی باشد، خواه ضد ارزش تلقی شود. مارشال برمن در مقام یکی از نظریه پردازان مدرن سعی بر آن داشته تا با استفاده از آراء مارکس تضاد موجود در مدرنیته را حل نماید. وی تاریخچه مدرنیته را به 3 دوره تقسیم می‌کند و تسلیم شدن انسان قرن بیستم در برابر مدرنیته را بر نمی‌تابد. وی صیوروت را با مدرنیته یکی می‌داند و این که مدرنیته سنت‌های خود را مانند سایر سنت‌ها از بین می‌برد از تضادها و ضعف‌های آن می‌داند. اما تلاش وی و مارکس از دیدگاه غربی، تلاشی مدرن برای اصلاح مدرنیته است که این استفاده از تضاد برای اصلاح تضاد است و از دیدگاه اسلامی تلاشی است که جهان بینی ناقص داشته و فلسفه دیالکتیک را قادر به آن نمی‌داند که بتواند

مشکلات بشر امروزه را حل نماید. در نتیجه انسان مدرن که از خیابان‌های پاریس و سن پترزبورگ با آن خاطره‌های رویایی دل‌آزرده شده به وادی پست مدرن و دستاوردهای وحشتناک آن دچار می‌شود. بشری که در جستجوی آرامش آسایش است، اما از آرامش دور می‌شود.

پی‌نوشت‌ها و یادداشت‌ها:

- 1- صیوررت یا شدن عبارت است از رفتن شیء از حالتی به حالت دیگر یا از زمانی به زمان دیگر (صلیبا و صانعی دره بیدی، 1366، ص 431).
- 2- **modernism**. این واژه به معنی تجدد خواهی است. در اروپا و حوزه مسیحیت، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای تجدید نظر در بسیاری از عقاید رسمی و سنتی دین مسیح، جهت سازگار کردن آن با نتایج پیشرفت‌های علمی به خصوص قرن نوزدهم به بعد، به معنای تمایلات آزادی خواهانه استعمال شده است.
- 3- برای اطلاع بیشتر ر.ک: مطهری، 1389، ج 13، ص 653.
- 4- لَا إِلَهَ إِلَّا كَيْ لِي اللَّيْظَةِ بِرِ الْأُمُورِ (شوری / 53).
- 5- «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه / 50).
- 6- در این خصوص ر.ک: شکر، 1392، ص 163.
- 7- «انّ کتاب الفخّار لفی سجنین»؛ «انّ کتاب الابرار لفی علیین» مطفّفین / 7 و 18.
- 8- نظر شهید مطهری راجع به پیشرفت، ضرب آهنگی نیست، بلکه حرکتی با چالش و فراز و فرود است: «حرکت تکاملی بشر از نظر معنوی یک حرکت یکنواخت روی خط مستقیم نیست؛ حرکتی است که گاهی انحراف به راست یا به چپ دارد، توقف و احياناً بازگشت دارد، ولی در مجموع خود یک حرکت پیشرو و تکاملی است. این است که می‌گوییم انسان آینده حیوان فرهنگی است نه حیوان اقتصادی؛ انسان آینده، انسان عقیده و ایمان است نه انسان شکم و دامن» (مطهری، 1389، ج 2، ص: 28).
- 9- آینده‌گری یا فوتوریسم یکی از جنبش‌های هنری اوایل قرن بیستم بود. مرکز این جنبش در ایتالیا بود که در کشورهای دیگر از جمله روسیه نیز فعالیت داشتند. فوتوریست‌ها در بسیاری از زمینه‌ها مانند ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، سفالگری، تئاتر، موسیقی، معماری و حتی آشپزی فعالیت داشته‌اند.
- 10- ادبیات شبانی یا پاستورال، واژه‌ای است مشتق از **Pastor** به معنای چوپان یا شبان، در سنت فرهنگی و ادبی مغرب زمین معرف سبکی هنری است که مضمون اصلی آن ستایش از آرامش و

صفای زندگی ساده روستایی در دل طبیعت است. برای مثال واژه‌هایی چون تکنو پاستورال مبین تصور یا برداشتی مثبت از تکنیک و تکنولوژی و استفاده از تکنولوژی در ایجاد فضایی دلپذیر و مصفاست.

11- از جمله این سخن شهید مطهری: «دیالکتیک برخلاف متافیزیک، طبیعت را مجموعه تصادفات اشیاء و پدیده‌هایی که از یکدیگر مجزاً و منفرد بوده و به یکدیگر وابستگی ندارند، نمی‌داند؛ دیالکتیک برخلاف متافیزیک که برای طبیعت یک حالت آرامش و رکود و سکون تغییر ناپذیر قابل است، آن را متحرک و در حال تحولات پی‌درپی می‌داند (مطهری، 1389، ج 1، ص 444).

12- اگر تغییر مطلق باشد و اگر ماهیت حرکت غیریت باشد، در این صورت ماهیت حرکت کثرت خواهد بود، یعنی توجیه حرکت به اجزای لایتجزی بدون این که هیچ گونه پیوند وحدانی میان مراتب حرکت وجود داشته باشد، حال آن که حرکت اتصال واحد است، و به همین جهت در حرکت هوویت صادق است. اگر ما حرکت را به غیریت مطلق تفسیر کنیم، همان طور که کلمه «تغییر» و «تغییر» اقتضا می‌کند، و بگوییم آنچه در حرکت وجود دارد غیریت است و هویت و عینیت اصلاً در حرکت وجود ندارد، در چنین صورتی حرکت را مسخ کرده‌ایم؛ و این‌ها بدون این که خود بخواهند حرکت را نفی می‌کنند (مطهری، 1389، ج 7، ص 471).

13- ر.ک: مطهری، 1389، ج 1، ص 497.

14- اما تفاوت آنها در این است که مدرنیته تمام تلاش خود را در ساخت مادیات گذاشته است؛ ولی در اسلام مادیات، فرع ساختن یک انسان کامل است و آموزه‌های اسلام متوجه پرورش روح و کمال معنوی انسان است.

.Development -15

منابع

- قرآن کریم
- ارسطو، (1343ق)؛ *علم الاخلاق الی نيقوماخوس*، ج 1، مقدمه و تحقیق از بارتلمی سانتهلیر، قاهره، دارالصادر.
- — (بی تا)؛ *فی النفس*، مقدمه و تحقیق از عبد الرحمن بدوی، بیروت، دارالعلم.
- برمن، مارشال، (1389)؛ *تجربه مدرنیته (هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود)*، مترجم مراد فرهاد پور، چاپ اول، تهران، طرح نو.
- پانیچ لئو؛ لیز کالین، (1386)؛ *مانیفست (پس از 150 سال)*، مترجم حسن مرتضوی، تهران، آگاه.
- توفیقی، حسین، (1385)؛ *آشنایی با ادیان بزرگ*، چاپ هشتم، تهران، سمت.
- جوادی آملی، عبدالله، (1368)، *شرح حکمت متعالیه اسفار (بخش یکم از جلد ششم)*، چاپ اول، تهران، انتشارات الزهراء.
- ساجدی، ابوالفضل، (1387)، *دین و دنیای مدرن عصر نیاز*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ساجدی، سیدجعفر، (1373)، *فرهنگ معارف اسلامی*، ج 3، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- شکر، عبدالعلی، (1392)، *بازتاب رفتار از منظر نقل، عقل و علم*، چاپ اول، شیراز، کوشا مهر.
- صلیبا، جمیل، صانعی دره بیدی، *منوچهر*، (1366)، *فرهنگ فلسفی*، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت.
- کوهن، جerald آلن، (1387)، *نظریه تاریخ مارکس*، مترجم محمود راسخ افشار، تهران، اختران.

- مارکس، کارل، (1387)، *صورت بندی های اقتصادی پیشاسرمایه داری*، مترجم خسرو پارسا، تهران، نشر دیگر.
- مطهری، مرتضی، (1389)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج 1، 2، 5، 7، 13، 16، تهران، صدرا.
- ملاصدرا، (1368)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج 3، چاپ دوم، قم، مکتبه المصطفوی.
- — (1346)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مشهد، مرکز نشر دانشگاهی.

